

بررسی ظرفیت وجودی انسان در مواجهه با سنت ابتلا (نظر به آیه ۲۸۶ سوره بقره با رویکردی بر تفاسیر)

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۷/۱۵ تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۰۸/۰۹)

مرتضی جبلة^۱

کارشناسی آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، شهید مفتاح شهرری

علی بختیاری

کارشناسی آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، شهید مفتاح شهرری

مهدی کریملی

کارشناسی آموزش الهیات، دانشگاه فرهنگیان، شهید مفتاح شهرری

علیرضا بهمنی

کارشناسی آموزش زبان عربی، دانشگاه فرهنگیان، شهید مفتاح شهرری

چکیده

ظرفیت انسان به عنوان موجودی پویا دائما در حال تغییر و تکامل است و این تغییرات در بستر شرایط خاص صورت می گیرد که آن شرایط همان سنت ابتلا (امتحان الهی) است و به واسطه سنت ابتلا که یکی از قوانین الهی همیشه جاری می باشد و همه انسان ها مبتلا به آن هستند؛ ظرفیت هایشان از حالت بالقوه به حالت بالفعل رسیده که موجبات شکوفایی استعداد های درونی و افزایش گنجایش و ظرفیت انسان را فراهم می آورد. نتایج تحقیق حاضر که تحت عنوان بررسی ظرفیت وجودی انسان در مواجهه با سنت ابتلا با نظر به آیه ۲۸۶ سوره بقره با رویکردی بر تفاسیر آن که در صدد تبیین رابطه میان ظرفیت انسان و امتحان الهی می باشد؛ بیانگر آن است که مطابق آیه مذکور، امتحان الهی متناسب با ظرفیت انسان است و تکلیف به اندازه سعه وجودی انسان می باشد؛ چرا که تکلیف مالا یطاق از خداوند حکیم و عادل محال است و به عبارتی این گونه آزمایش نمودن از خدای حکیم که به ظرفیت وجودی بشر عادی آگاه است، قبیح است؛ از طرفی

^۱ -نویسنده مسئول

هدف پروردگار عالم از امتحان رشد و شکوفا نمودن استعداد ها و ظرفیت های بالقوه انسان است. پس منطقی است که آن را در شرایطی قرار می دهد که موفقیت در آن امتحان برایش ممکن باشد و ممتنع و خارج از توان و اراده او نباشد؛ چرا که عدم موفقیت در آن به تبع اینکه خارج از ظرفیت او می باشد، دیگر امکان رشد و شکوفایی از انسان را سلب می کند و امتحان الهی به گونه ای نیست که فرصت رشد و تکامل را از انسان سلب کند؛ چرا که اساس و فلسفه سنت ابتلا رشد و شکوفایی و تعالی بخشیدن به انسان است. مقاله حاضر به شیوه کتابخانه ای و توصیفی تدوین شده است

واژگان کلیدی: ظرفیت انسان، امتحان الهی، سنت ابتلا، وسع، آیه

مقدمه

آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا....» (بقره: ۲۸۶) از جمله آیاتی است که موضوعیت آن در حیطه انسان شناسی می باشد که حول محور سعه وجودی انسان یا به عبارتی ظرفیت آن در طاعت از دستورات الهی می باشد و از آن جایی که انسان های خردمند و فکور در دوره های مختلف زندگی بشریت با این سوال مواجه بوده اند که آیا متناسب با ظرفیت خود مورد آزمایش الهی و مکلف به اطاعت از دستورات الهی می باشند یا خیر؟ اهمیت و ضرورت پرداختن به آن را به عنوان یک سوال اساسی را موجب شده است. همین امر باعث شده است که این آیه و پاسخ به این پرسش اندیشمندان علوم دینی را به غور و تعمق و پاسخگویی به این سوال ترغیب نماید و آنها با تفسیر و استناد به آیه فوق به بیان رابطه ای میان ظرفیت انسان و تکلیف الهی پرداخته

اند ولی از آنجا که بحث دستورات الهی و تکلیف به میان می آید به فراخور آن سنت ابتلا هم مطرح می شود؛ از این رو در این تحقیق ظرفیت انسان را در مواجه با سنت ابتلا یا به عبارتی امتحان الهی بررسی خواهیم کرد. چرا که امتحان و تکلیف (دستور الهی) رابطه ای متقابل با یکدیگر دارند و در زمان امتحان الهی است که شرایطی ایجاد میشود که فرد، مکلف به اجرای دستورات الهی و مطاوعت از آن‌ها است و تکلیفی برای انسان ایجاد می شود. فلذا همین امر باعث شد تا در این مقاله با بررسی دقیق تفاسیر مختلف آیه فوق الذکر و آیات مرتبط با سنت ابتلا به تبیین رابطه میان ظرفیت انسان و امتحان الهی پرداخته شود و محور اصلی این مقاله تفاسیر ارائه شده از آیه مذکور می باشد.

بخش اول: مفهوم شناسی آیه

خداوند متعال در قرآن کریم در ارتباط با تکالیف و وظایفی که متوجه بندگان کرده، می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶) خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند، هر کس هر کار خیری کسب کرده به سود او است، و هر کار بدی کسب نموده به زیان او است. آنچه در این آیه محور بحث است، واژه «وسع» می باشد. راغب اصفهانی در معنای «وسع» می گوید: «السَّعَةُ تَقَالُ فِي الْأَمْكَنَةِ، وَ فِي الْحَالِ، وَ فِي الْفِعْلِ كَالْقُدْرَةِ وَ الْجُودِ». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۰، ص ۸۷۰) «وسع» از «سعة» - به فتح س و ع - به معنای فراخی و گسترش است، خواه در مکان باشد؛ مانند «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا». «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! (نساء، ۹۷) خواه در حال؛ مثل «لَيَنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ». «آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند». (طلاق، ۷). و خواه در فعل باشد؛ نظیر «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». «و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است». (اعراف، ۱۵۶) بر اساس این تعریف، مفسران می گویند وسع، به معنای توانایی و تمکن است. (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۳). در مواردی

هم آن را کنایه از ظرفیت نفس بیان داشته‌اند. (سید محمود طالقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۸)، اضافه آن به نفس یابه عبارتی حرف (ها) به کلمه وسع (وُسْعَهَا) شامل هر گونه توان نفسانی از قدرت دریافت، اراده، اختیار و اعمال می‌شود و هر چه در طریق کمال این میدان‌ها وسیع تر و توان اندیشه و اراده بیشتر گردد، تکلیف و مسئولیت افزایش می‌یابد؛ یعنی در هر مرتبه‌ای که سعی می‌یابد همش افزون‌تر و ناتوانیش کمتر و تکلیف و مسئولیتش بیشتر و یا شدیدتر می‌گردد. ایضاً علامه طباطبائی می‌گوید؛ کلمه «وسع» به معنای توانایی و تمکن است، اصل در آن وسعت مکانی بوده، بعدها قدرت آدمی چیزی نظیر ظرف تصور شده، که افعال اختیاری آدمی از آن صادر می‌شود، در نتیجه کارهایی که از انسان سر می‌زند در حدود قدرت و ظرفیت او است، حال یا کم است و یا زیاد، و آنچه از آدمی سر نمی‌زند ظرفیتش را نداشته، در نتیجه این استعمال، معنای وسعت به طاقت منطبق شده، و در آخر طاقت را وسع نامیده، گفتند: (وسع آدمی) یعنی طاقت و ظرفیت قدرت او. (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ص ۴۴۳)؛ در ادامه آیه شریفه (... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ..) بحث من باب فعل (كَسَبَ) که ریشه آن اکتساب هست؛ می‌باشد. راغب در مفردات در تفاوت این دو تعبیر (كَسَبَتْ - اِكْتَسَبَتْ) مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می‌باشد. و آن این که کسب مخصوص کارهایی است که فایده آن منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می‌گیرد. (مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی‌شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که اکتساب در مواردی گفته می‌شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می‌گردد و این در مورد گناه است. (البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که کسب و اکتساب در مقابل هم قرار گیرند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۰، ص ۷۰۹). بنا بر آنچه که از راغب نقل شد اکتساب مخصوص به کسب انسان است برای خود. ولی این مطلب در آیات قابل پیاده شدن نیست، زیرا کسب و اکتساب در همه جا از قرآن درباره کسب انسان برای خویش است. در ادامه آیه به نقل از مؤمنان می‌خوانیم: «رَبَّنَا وَلَا

تَحْمِلُ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا...» (پروردگارا، بر دوش ما بار گران مگذار چنان که بر دوش پیشینیان ما نهادی ... پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آنرا نداریم، بر ما مقرر مدار!) واژه «اصر» در لغت‌نامه‌ها به معنای «تکلیف به محال» و یا «تکلیف افزون بر طاقت» نبوده، بلکه به معنای تکلیف ممکن، اما دشوار است. (ابن منظور، ۱۳۷۲، ص ۲۲) بر این اساس، منظور از «لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا»، را نباید به معنای تکلیف توان‌فرسایی دانست که حکم «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ...» آنرا برداشته، تا دیگر نیازی به دعا برای برداشتن آن نباشد، بلکه به قرینه تشبیه «کما حملته علی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»، یا باید منظور عذاب باشد، که در پی بعض گناهان و یا بهانه جویی‌هایی باشد که گریبان‌گیر ملت‌های گذشته؛ مانند اهل کتاب، بویژه یهود شده است. (سید محمود طالقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۰) و یا کفارات و تعهدات و احکام سختی باشد که سبب آن خود انسان است؛ مانند کسی که در ماه رمضان روزه واجب را عمداً باطل کند، باید کفاره آنرا که شصت روز، روزه است، به جا آورد. (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا) کلمه اصر بطوری که گفته‌اند به معنای ثقل و سنگینی است، بعضی هم گفته‌اند: به معنای آن است که چیزی را به قهر و غلبه حبس کنی، و برگشت آن نیز به همان معنای اول است، چون حبس شدن نیز نوعی سنگینی است، و بر موجود حبس شده گران است. مراد از «مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» نیز تکلیف‌های ابتدایی طاقت‌فرسا نیست؛ - زیرا با توجه به این که خدای تعالی هرگز چنین تکالیفی به بندگان خود نمی‌کند؛ چون هم عقل آنرا تجویز نمی‌کند، و هم کلام خود خدای تعالی که در مقام حکایت گفتار مؤمنان فرمود: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»، بر خلاف آن دلالت دارد- بلکه منظور جزا و کیفر بدی‌هایی است که ممکن است، به صورت تکالیف دشوار یا به صورت عذاب‌هایی که ممکن است نازل شود، و... به مؤمنان برسد. به بیان دیگر؛ چون این دعاء (لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ) مانند دعا‌های قبل، پس از خبر «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» آمده، نباید تکرار مفهوم آن باشد، بلکه باید نظر به آثار و لوازم ترک تکلیف و پیشرفت در گناه باشد؛ چون هیئت تحمیل، حمل تدریجی را می‌رساند، پس «و لا

تَحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» دعا و درخواست عاجزانه ای است تا به لطف ربوبیتش آثار و عذاب تدریجی آن گونه گناهان و غفلت هایی که به تدریج متراکم و طاقت فرسا می شود، بردارد. برخی از مفسران اما از نگاه عرفانی به این موضوع نگریسته و می گویند «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا» یعنی پروردگارا تحمیل نکن در ذات و صفات و افعال ما سنگینی را، تا این ثقل و سنگینی ما را از تو مهجور گرداند؛ چرا که هیچ سنگینی ای سنگین تر از این نیست، چنان که بر گذشتگان قرار دادی. آنان که ظواهر اعمال یا باطن صفات حجابشان شده است. «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»، یعنی جلال تو سبب سنگینی هجران و محرومیت از وصال و مشاهده جمال ربوبی نشود. (ابن عربی، ۱۳۸۰. ص ۹) در مفهوم جمله «ان نسینا او اخطأنا» که در آیه شریفه آمده است در معنای آن اقوال مختلفی بیان شده است:

برخی از جمله شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان آورده است که یعنی آنچه را ما ترک کرده ایم و گناه نموده ایم. (بنا بر این نسیان بمعنای ترک کردن است چنان که جای دیگر میفرماید: «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...» (توبه، ۶۷) یعنی طاعت خدا را ترک کردند خدا هم پاداش آنها را ترک کرد و مثل اینکه میفرماید: «اتَّامَرُوا النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنَسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...» (بقره، ۴۴) (آیا مردم را به نیکی دستور می دهید و خود آن را ترک می کنید؟) و منظور از «اخطأنا» یعنی گناه کرده ایم است زیرا گناهان چون نقطه مقابل راستی و درستی است از آن، بخطاء تعبیر می گردد پس آنان درخواست می کنند که خداوند گناه آنان را عفو کند اگر چه گناه عمدی باشد و در حقیقت خداوند در جمله فوق دستور می دهد که از واجباتی که ترک کرده و اعمال زشتی که انجام داده اند طلب مغفرت و درخواست بخشش نمایند. (الشیخ الطبرسی: ۱۳۸۴، ۲۱۹) برخی جمله را بدین صورت معنا کرده اند: «در آنچه وانهادیم و گناه کردیم، بر ما سخت مگیر». به عبارت دیگر، واژه «نسیان» را به معنای «وانهادن» گرفته اند؛ همچنانکه در آیه ای دیگر هست: «... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...» (توبه، ۶۷) و یا:

«اتَمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...» (بقره، ۴۴)؛ که در هر دو آیه، این واژه به معنای «وانهادن» بکار رفته است: در آیه نخست، «وانهادن فرمانبرداری خدا»، و در آیه دوم، «وانهادن نیکی و نیکوکاری». همچنین واژه «اخطأنا» را به «گناه کرده ایم» معنا کرده اند. و از آنجا که گناه در برابر درستی و راستی است، از آن به «خطا» تعبیر می شود. از این رو، مؤمنان نیایش گرانه از پروردگارشان تقاضا می کنند که آنان را ببخشاید و از گناهانشان، گرچه آگاهانه و آزادانه آن ها آلوده شده باشند، درگذرد.

بخش دوم: وجه تفسیری آیه

. در تفسیر المیزان علامه طباطبایی در مورد آیه شریفه « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ... » (بقره، ۲۸۶) خداوند هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او، نیکی های هر کس به سود او و بدی هایش نیز به زیان خود اوست. بیان کرده است که ((تکلیف نکردن به آنچه که در قدرت و اختیار انسان نیست سنت خداوند در بین بندگان است.)) و آن سنت این است که از مراحل ایمان آن مقدار را بر هر یک از بندگان خود تکلیف کرده که در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانایی بنده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نیز همین سنت و روش معمول و متداول است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۴) از آنجا که این آیه شریفه سنت الهی است و برخی سنت ها از دیگر سنت ها پیروی می کنند بدون این که موجب تنافی یکدیگر شوند پس سنت ابتلا (امتحان الهی) هم با این آیه شریفه که سنت الهی است از این قاعده مستثنا نیست و رابطه میان این دو سنت وجود دارد و آن رابطه این گونه است که سنت ابتلا متناسب با ظرفیت انسان ها هست که این امر نسبی است و هراسانی به نسبت ظرفیت و رشدی که کسب نموده است به همان میزان مورد آزمایش الهی قرار میگیرد. علامه طباطبایی هم من باب رابطه بین این دو سنت (ابتلا - تناسب وظیفه با توانایی مکلف) در کتاب المیزان

آورده است: حق خدا بر بنده این است که سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است که انسان تنها در پاسخ فرمانی می گوید: (طاعه) که اعضای جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد، چون اطاعت به معنای مطاوعه است، یعنی تأثرپذیری قوا و اعضای آدمی در اثر فرمان کسی که به او امر می کند و اما چیزی که مطاوعه بردار نیست، مثل اینکه مثلاً به کسی امر کنند که با چشم خود بشنود و با گوش خود ببیند، و یا در آن واحد در چند مکان دور از هم حاضر شود و یا برای بار دوم از پشت پدر عبور کرده در رحم مادر قرار گیرد و دوباره از مادر متولد شود، چنین چیزی نه قابل اطاعت است و نه آمر حکیم تکلیفی مولوی^۱ درباره آن صادر می کند. پس اجابت نمودن فرمان خدا با سمع و طاعت، تحقق نمی پذیرد، مگر در چهارچوب قدرت و اختیار انسان و این افعال مقدور و اختیاری است که انسان به وسیله آن برای خود نفع و یا ضرر کسب می کند. پس کسب، خود بهترین دلیل است بر اینکه آنچه آدمی کسب کرده و متصف به آن شده، وسع و طاقت آن را داشته است. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۴) تکلیف به اندازه وسع می نمایم، تکلیف مالا یطاق از خداوند حکیم محال است، لذا آزمایش باید به اندازه ظرفیت وجود آزمایش شونده باشد. اگر بشر عادی به آزمایش پیامبران و اولیای الهی آزمایش و امتحان شود، مشخص است که از همان ابتدا مردود می شود و این گونه آزمایش نمودن از خدای حکیم که به ظرفیت وجودی بشر عادی آگاه است، قبیح است. ایمان قوی ابراهیم می خواهد که به سر بردن فرزند دلبند خود آزمایش شود. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ) ... پس از آنچه گفتیم این معنا به خوبی روشن شد که جمله کلامی است مطابق با سنتی که خداوند در بین بندگانش جاری ساخته، و زبان همان سنت است، و آن سنت این است که از مراحل ایمان آن مقدار را بر هر یک از بندگان خود تکلیف

۲_ حکم مولوی: احکامی که در مورد آن حکم عقلی و وجود ندارد. یعنی اگر شرع چنین حکمی نمی کرد، عقل نیز بی

تردید به آن حکم نمی کرد. مثلاً دستور به خواندن نماز

کرده که در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانایی بنده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نیز همین سنت و روش معمول و متداول است. (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۴) نظر به آنچه گفته شد؛ همان طور که مطابق سنت ابتلا انسان مورد آزمایش و امتحان الهی قرار می گیرد. سنت الهی دیگری هم بر این است که او ظرفیت و توانایی مواجه با آن سنت ابتلا را داشته باشد. خدای متعال در سوره «فاطر» می فرماید: (هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی یابی، و هرگز برای سنت الهی، دگرگونی نخواهی یافت)؛ «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا». (پس هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی، و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت). (فاطر، ۴۳) پس با توجه به این که یک سنت است و در سنت الهی تغییر و تبدیل راه ندارد؛ مستنبط می شود که غیر ممکن است که انسان با امتحانی مواجه شود که ظرفیت و توانایی آن را نداشته باشد. در ادامه تفسیر آیه در کتاب المیزان این چنین آورده است: (ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا): (پروردگارا ما را بر آنچه از روی فراموشی یا خطا انجام دادیم مؤاخذه مکن) پس از آنکه بدون هیچ قیدی مطلقاً گفتند (سمعنا و اطعنا) متوجه ضعف و سستی خویش شدند و (ربنا و لا تحمل علينا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا) سرنوشت اقوام گذشته را به یاد آوردند، لذا در مقام التجاء به خداوند پناه بردند؛ گفتند: خدایا از ما در گذر و ما بر اثر اعمالی که از روی فراموشی یا خطا مرتکب می شویم مؤاخذه نکن و این ترقی در دعاست، (پروردگارا تکلیف گران و طاقت فرسا، چنانچه برگذشتگان ما نهادهی، بر ما مگذار) مراد از (اصر) ثقل و سنگینی است (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۵)، در این جا تصویری از یک انسان عارف و مومن به خدا و رسول را نشان می دهد که به حدی از کمال رسیده است که به خودشناسی و به عبارتی معرفت نفس رسیده است که عجز و ناتوانی خود را نسبت به معرفت الهی شناخته و به این حقیقتی که منسوب به پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) است (ما عرفناک حقَّ مَعْرِفَتِکَ) رسیده است که منتهی به چنین درخواست و دعایی از پروردگار عالم می شود. در

تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی من باب آیه شریفه ۲۸۶ سوره بقره خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کند» (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) آورده است: تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقيید می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد؛ سپس می افزاید: «هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است» (...لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ..). آیه فوق با این بیان مردم را به مسؤولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگر از این قبیل خط بطلان می کشد و به دنبال این دو اصل اساسی تکلیف به مقدار قدرت است و هر کس مسؤول اعمال خویش است. (آیت الله مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۸) باتوجه به این تفسیر که تکلیف را معلول اختیار و قدرت انسان دانسته پس انسان را صاحب اراده و اختیار در اطاعت و انجام تکلیف دانسته و از این رو علت این که فرد مسؤول سود و زیان و آنچه که بدست آورده است (لَهَا مَا كَسَبَتْ...) اختیار انسان است که موجب شده خود فرد را مسؤول افعالش و نتایج حاصله از آن دانست؛ چرا که بدیهی است که هر فرد بابت امری که در آن صاحب قدرت و اختیار نبوده و جبرا آن عمل از وی سر زده و خارج از توانایی و او بوده مجازات و عقاب نمی شود و مسؤولیتی ندارد. از آن جایی که خداوند حکیم است و هیچ کاری را بیهوده انجام نمی دهد و تمام سنت های او مطابق با حکمت و عدل الهی است؛ بنابراین در بحث سنت ابتلا هم باید توجه به این امر داشت که خداوند انسان را متناسب با ظرفیت و قدرت و توانایی او (لَا يَكُلِفُ.....وَسْعَهَا) مورد آزمایش قرار می دهد؛ چرا که حجت بر بنده تمام کرده و انسان دیگر نمی تواند به بهانه این که خارج از اراده اوست از مسؤولیت عمل خویش شانه خالی کرده و آن را نپذیرد و خود را محق در مجازات شدن نداند. برای ملموس تر شدن مطلب مثالی در این باره آورده ایم؛ مثال: بدیهی است زمانی که معلمی از دانش آموز خود خارج از ظرفیت و توان او امتحان میگیرد مثلا سوالات مربوط به معادلات چند مجهولی را به دانش آموز پایه سوم ابتدایی بدهد نباید انتظار قبولی در امتحان داشته

و او را مورد سرزنش و تنبیه قرار دهد چرا که به استناد به این که خارج از توان و قدرت او بوده است هیچ مسوولیتی متوجه دانش آموز نیست. باید توجه داشت که اگر در بحث سنت ابتلا خداوند امتحانی خارج از توان و تمکن انسان بگیرد و او را در صورت عدم موفقیت و اطاعت مورد انتظار مورد عقاب و مجازات قرار دهد در تنافی با عدل و حکمت الهی است و همچنین با توجه به تفاسیری که از مفسران مختلف در مورد آیه ۲۸۶ بیان شد؛ رابطه کاملاً متقابل میان دو سنت (ابتلا- تناسب دستور یا امتحان با توانایی مکلف) است.

بخش سوم: سنت ابتلا

یکی از سنن الهی که فراگیر است و همه انسان ها را دربرمی گیرد و مختص زمان و مکان و قوم و گروه خاصی از نوع انسان نمی باشد سنت امتحان و آزمایش الهی است که آن را تحت عنوان سنت ابتلا هم می شناسند. این موارد گفته شده من باب سنت ابتلا که در مورد دایره شمولیت و ویژگی های آن بود با امتساک از آیات مختلف قرآن محصل و بدست می آید؛ چند مورد از این آیات به صورت اجمال اشاره خواهیم کرد.

۱- آیه شریفه ((إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ))^۱ (انسان/آیه ۲) با اشاره ای که به خلقت و آفرینش انسان (خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ...) دارد این امر مستنیت می شود که سنت ابتلا (امتحان الهی) مربوط به همه انسان ها و همچنین فراگیر بودن آن را نشان می دهد و با بکارگیری لفظ «انسان» موضوع و مخاطب و مصداق مورد آزمایش و امتحان (...نَبْتَلِيهِ) نوع انسان و بشریت بیان کرده نه گروه خاصی از جمله مومنان و انبیا و کفار و...؛ پس مخاطب و مورد امتحان یا همان امتحان شونده همه انسان ها هستند که تا لحظه مرگ در معرض آزمایش های مختلف قرار می گیرند.

^۱ - انسان را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و او را می آزمایشیم. (انسان: ۲)

۲- آیه شریفه (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) ^۱(عنکبوت/۳) اشاره به این ویژگی سنت ابتلا دارد که در همه دوران ها این سنت جاری بوده و محدود به زمان خاصی نمی باشد و شامل امت و گذشتگان و حال و آیندگان می شود. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان آورده است: «سنت امتحان یک سنت الهی همیشه جاری است» (علامه طباطبائی، ۱۳۷۴، ص ۳۶۰) پس از این آیه مستنیت می شود که امتحان الهی نه محدود به زمان و نه محدود به مکان است.

۳- آیه شریفه (وَتَبْلَوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً) ^۲(انبیاء/ ۳۵) که نشان می دهد مواد امتحان و موضوع آن می تواند با اموری کاملاً خوشایند و مثبت باشد. به عنوان مثال: قدرت زیاد که به کبر و غرور انسان منتهی می شود یا با اموری کاملاً منفی و ناخوشایند ذات انسان باشد. برای مثال: صبر بر حوادثی ناگوار از جمله مرگ عزیزی را بیان کرد و کلمه (فِتْنَةً) که به معنای گداختن طلا و جدا کردن ناخالصی های آن است که به هدف از آزمایش الهی اشاره دارد؛ چرا که هر امتحانی دارای هدفی است، امتحان بشری دنبال آگاهی از باطن امتحان شونده (انسان) است ولی امتحان الهی این گونه نیست و هدف آن کاملاً با هدف امتحان بشری متفاوت هست؛ چرا که خداوند از باطن انسان آگاهی کامل دارد و مستغنی از این امر است که امتحان خود را برای حصول این امر یعنی آگاهی از باطن و پیدا کردن معرفت و شناخت از بنده و مخلوق خود بگیرد. بلکه امتحان الهی برای پرورش و رشد دادن انسان و به کمال رساندن آن است و به دنبال این است که استعداد های بالقوه انسان را به فعلیت برساند و آن را در جایگاهی که شایسته اوست قرار دهد.. استاد گرانقدر شهید مطهری هدف از سنت ابتلاء را این گونه بیان نموده اند: «امتحان های الهی برای این جهت است که انسان در خلال آن گرفتاری ها، کمال یابد.» (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳)

^۱ - و ما قطعاً کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم. (عنکبوت: ۳)

^۲ - و ما شما را به بد و نیک و خیرات و شرور عالم مبتلا کنیم تا شما را بیازماییم. (انبیاء: ۳۵)

بخش چهارم: رابطه میان ظرفیت انسان با سنت ابتلا

استاد مطهری بیان داشته: «در سر دو راهی ها و سختی ها قرار دادن، برای آن که استعداد های درونی انسان بروز و ظهور کند، یعنی اگر این آزمایش نباشد، او در حد خامی و در حد بالقوه می ماند، این آزمایش است که تکمیل کننده است.» (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵) با توجه به آنچه که از کتاب آشنایی با قرآن استاد مطهری ذکر شد؛ معلوم می شود که امتحانی الهی که از انسان گرفته می شود تحت عنوان سنت ابتلا، کاملاً با ظرفیت او هم پوشانی دارد، که از خداوند حکیم و عادل هم چنین انتظاری می رود. ولی گاهی انسان امتحان الهی را فراتر از ظرفیت خویش می بیند که علت آن میتواند جهل معرفتی نسبت به ابعاد وجودی خویش باشد یا به عبارتی معرفت نفسانی پیدا نکرده باشد آیت الله محمد تقی مصباح یزدی در کتاب خودشناسی برای خود سازی خویش آورده اند: (معرفت نفس بر همه دانش ها و تلاش های عملی انسان تقدم دارد؛ زیرا تمام تلاش های انسان در حوزه علم و عمل به جهت تأمین لذت ها، منافع و مصالح انسان انجام می گیرد و تازمانی که حقیقت انسان، جایگاه و استعداد های او شناخته نشود، همه تلاش های علمی و عملی، بیهوده و بی پایه خواهد بود.) (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۵) پس انسان ممکن است به دلیل عدم شناخت نفسانی و ابعادی وجودی خویش امتحان الهی را به اشتباه فراتر از ظرفیت و توانایی خود بیندارد و از تلاش و کوشش برای پیروزی در آزمایش الهی خودداری کند و به صورت موجودی منفعل تن به شکست بدهد. در صورتی که چنین نیست؛ او باید توجه داشته باشد که انسان ظرفیت بالقوه آن امر را دارد ولی ممکن است به دلیل این که خداوند او را موجودی مختار آفریده است «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳) بالفعل نشده باشد. یعنی همه چیز بستگی به اراده و اختیار انسان دارد که به خواهد ظرفیت بالقوه خود را به فعلیت برساند یا خیر. بنابر این یک ظرفیت ثابت

^۱ - به راستی ما راه را به او نشان دادیم، پس او سپاسگزار یا ناسپاس (گمراه) خواهد بود. (انسان:۳)

و مشخص برای انسان وجود ندارد و او با همین قوه اختیار و اراده که پروردگار در او قرار داده می تواند همیشه ظرفیت های بالقوه بیشتری از خود را در مواجهه با سنت ابتلا به فعلیت برساند و موجب افزایش و رشد و شکوفایی ظرفیت و استعداد های بالقوه خویش شود و از جهتی سنت ابتلا الهی فلسفه و هدفش مطابق آنچه از شهید استاد مطهری ذکر شد؛ همین است که انسان در شرایطی قرار بگیرد تا که زمینه ساز رشد و تکامل و افزایش ظرفیت او باشد و استعداد های بیشتری از او به شکوفایی برسد. علامه طباطبایی در کتاب المیزان آورده است: (سنت ابتلا در مؤمنین نیز جریان دارد تا آن ها هم به کمال خاص خود برسند و در نتیجه مؤمن خالص از مؤمن غیر خالص و خبیث از طیب تفکیک و شناخته شود). (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۳) / کمال، صفت وجودی است که برای هر موجودی متناسب با آن و متناسب با غایت آن، معنا می شود؛ بنابراین، کامل بودن هر چیزی به صورت خاص باید تعریف شود. انسان کامل غیر از حیوان کامل و غیر از فرشته کامل و... است؛ ولی می توان این گونه نتیجه گیری کرد که «کمال، فعلیت یافتن استعدادها و قوه ها است». (مطهری، ۱۳۶۷، ص ۲۸ - ۳۰). پس از آنجا که هدف امتحان الهی رشد و شکوفایی استعداد و ظرفیت انسان ها می باشد؛ این امر مستنبط می شود که انسان باید توانایی و مواجهه با آن را داشته باشد تا با موفقیت در آن این امکان برایش فراهم شود تا خود را به کمال برساند. در غیر این صورت که امتحان خارج از وسع و توان انسان باشد؛ بدیهی است که هدف سنت ابتلا محقق نمی شود. و در تنافی با حکمت الهی می باشد. زیرا کار بیهود از پروردگار عالم که حکیم و دارای حکمت است. خط بطلانی بر حکمت او می شود.

بخش پنجم: رابطه میان تکلیف و سنت ابتلا

با استناد به آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا....» (بقره: ۲۸۶) و در نظر گرفتن اینکه تکالیف و امتحانات الهی رابطه متقابلی با یکدیگر دارند؛ محصل می شود که وقتی خداوند می فرماید:

هیچ کسی را تکلیف نمی کند مگر به اندازه وسعش! به این معنی است که هیچ امتحانی را خدا خارج از وسع بنده اش نمی گیرد؛ زیرا اساسا در شرایط خاص بر مکلف تکلیف وضع می شود که آن شرایط همان امتحان و بستر آزمایش الهی است؛ مثلاً آیه شریفه (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...) (نور: ۳۰) دستور به کنترل چشم داده شده است، بدیهی است که این تکلیف و حکم به کنترل چشم در شرایط خاصی (درمقابل نامحرم) است و در جایی که شرایط گناه چشم وجود ندارد فرد مکلف به رعایت آن نیست. مثلاً در بیابانی که هیچ نامحرمی وجود ندارد؛ کنترل چشم معنایی ندارد! یا به عبارتی در زمانی که مصیبت و سختی (شرایط خاص) به وجود می آید فرد مکلف به صبر و صبوری میشود که این شرایط همان وضعیتی است که فرد با سنت ابتلا یا به عبارتی امتحان الهی مواجه شده است و به عبارتی انجام تکلیف با وجود شرایط امتحان نمود و ظهور پیدا میکند. پس می توان نتیجه گرفت هر جا که تکلیف به امری شود از جانب پروردگار همان جا انسان در بوته آزمایش الهی قرار گرفته شده است انسان زمانی که در شرایط و بستر آزمایش الهی قرار می گیرد. قطعاً ظرفیت و گنجایش آن امتحان و شرایط را دارا می باشد؛ باید توجه داشت که اگر در بحث سنت ابتلا خداوند امتحانی خارج از توان و تمکن انسان بگیرد و او را در صورت عدم موفقیت و اطاعت مورد انتظار مورد عقاب و مجازات قرار دهد در تنافی با عدل و حکمت الهی است، در تفسیر المیزان علامه طباطبایی بیان میدارند که ((تکلیف نکردن به آنچه که در قدرت و اختیار انسان نیست سنت خداوند در بین بندگان است.)) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۶۸۴) پس از خداوند حکیم و عادل انتظار می رود امتحان آن متناسب با توان و ظرفیت امتحان شونده باشد. که در بخش بعدی به صورت مبسوط عدل الهی در رابطه با ظرفیت انساها بررسی خواهیم کرد.

بخش ششم: رابطه عدل الهی و تفاوت ظرفیت انسان ها

استاد گرانقدر شهید مرتضی مطهری در کتاب عدل الهی خویش آورده است که لازمه نظام داشتن هستی، وجود مراتب مختلف و درجات متفاوت برای هستی است و همین مطلب منشأ پیدایش تفاوتها و اختلافها و پیدایش نیستی ها و نقص ها است؛ تفاوت و اختلاف، آفریده نمی شود، بلکه لازمه ذاتی آفریدگان می باشد و این پندار خطاست که کسی گمان کند آفریدگار ما بین موجودات، تبعیضی روا داشته است؛ بنابراین آنچه نقض بر عدالت یا حکمت می تواند باشد، تبعیض است نه تفاوت، و آنچه در جهان وجود دارد تفاوت است نه تبعیض. (مرتضی مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۱۹). پس آنچه که در تنافی و مقابل با عدل الهی باید دانست؛ تبعیض میان موجودات می باشد و نباید تفاوت میان موجودات را از جنس تبعیض دانست و باید میان تبعیض و تفاوت تفکیک قائل شد؛ چرا که هر تفاوتی نه تنها نشان از بی عدالتی نیست. بلکه می تواند عین عدالت باشد و نمی توان هر تساوی را به معنای عدالت تلقی نمود. امیرالمومنین علی(ع) در تعریف و معنای عدل می فرماید: «العدل یضع الامور مواضعها» (۱) عدل، هر چیزی را در جایگاه خود قرار می دهد و حق هر کسی را که در آفرینش معین شده، تأمین می کند. مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی افراد در نظر گرفته شود و به هر کس بر حسب کار و استعداد و لیاقتش، امتیاز داده شود. (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ص ۵۲۶). عدل در این معنا به این معناست که آن وجود مقدس، حق هر ذی حقی را به وی اعطا می کند. بنابراین معیار در این عدالت رعایت حق است و کسی می تواند حقوق انسان و سایر موجودات طبیعی را به خوبی رعایت کند و حق را به ذی حق دهد که بر تمامی جنبه های وجودی انسان احاطه داشته باشد و از مسیر سعادت و انحطاط بندگانش آگاه باشد و بدیهی است که چنین وجود دانایی، کسی جز خداوند متعال نیست. لذا با توجه به این خصوصیات قوانینی وضع می کند؛ هر چند ممکن

است در قوانین او در ظاهر اختلافاتی به نظر برسد اما این اختلاف ناظر به تفاوت ظرفیت ها و تفاوت وجودی هر کدام از مخلوقاتش می باشد و هیچ گونه تبعیض و ظلمی در کار نیست. (محمد سعیدی مهر، ۱۳۷۷، ص ۳۲۸) بنابراین با آنچه از عدالت تعریف شد؛ هر کس و هر شیء که در جای خود قرار بگیرد عدالت برقرار است و طبیعی هست که در نظام هستی همه موجودات و اشیاء در یک جا قرار نمی گیرند؛ چرا که نظام هستی از حالت احسن و تعادل خود خارج میشود. اصلا براساس همین تفاوت ها هست که چرخه هستی در حال حرکت هست و رابطه علت و معلول در جهان با پذیرش همین تفاوت و کم کاستی و نقصان موجودات عالم قابل تصور است و طبق این تعریف که هر کس بر حسب استعداد و تلاش و لیاقتش به مراتبی دست پیدا کند (...لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...) (بقره، ۲۸۶) در راستای عدل الهی هست که بنای عقلا هم بر همین امر گواهی میدهد. طبق آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (بقره/ ۲۸۶) خداوند به اندازه ظرفیت ها امتحان می گیرد و در ادامه آیه ظرفیت آن ها را طبق آنچه کسب می کنند از خیر و شر تفاوت قائل شده است و گنجایش ظرفیت آنها را معلول آنچه که با اختیار و اراده خویش از خیر و شر کسب کرده اند دانسته است یا به عبارتی وجود عنصر اختیار در انسان را دلیلی بر ای وجود تفاوت در ظرفیت های انسان دانسته است. پس در ادامه آیه که آمده انسان هر آنچه از خیر و شر کسب کرده است مستحق آن است با تعریفی که از عدالت ارائه شد کاملاً مطابقت دارد و باید توجه داشت که هر برابری و تساوی هم معنا و مترادف با عدالت نیست. حتی ممکن است عین بی عدالتی و ظلم باشد. به طور مثال اینکه یک انسان بدون تلاش موفق به کسب فضیلت هایی بشود و انسانی هم که تلاش کرده با سختی به آن فضیلت دست یابد و هر دو در کسب آن فضیلت (مثلاً علم) به یک اندازه و مساوی باشند. این تساوی عین بی عدالتی است بلکه باید بین کسی که تلاش کرده با کسی که تلاش نکرده تفاوت هایی وجود داشته باشد و ظرفیت و شکوفایی و رشد آن دو قطعاً نباید مانند یکدیگر باشد.

نتیجه گیری

با نظر به آیه شریفه ۲۸۶ بقره و تفاسیر که حول محور آن بررسی شد؛ این امر محصل می شود که تکلیف نکردن فراتر از ظرفیت انسان یک سنت است و همان طور که سنن الهی از یک دیگر تبعیت میکنند. این سنت هم در ارتباط با سنت ابتلا که همان امتحان الهی است از این امر مستثنی نیست و در آیه مذکور تکلیف متناسب با ظرفیت دانسته شده است و لی از آنجا که تکلیف زمانی بر مکلف وضع می شود که شرایطی خاصی باشد تا تکلیف معنا پیدا کند مثلاً حکم صبر در زمانی است که شرایطی از جمله سختی و مصیبت ایجاد شده باشد تا مکلف به صبر در برابر آن تکلیف شود پس می توان این نتیجه را برداشت که مراد از تکلیف همان امتحان الهی است و به تبع آن امتحان الهی متناسب با ظرفیت انسان است و باید توجه داشت که تکلیف مالا یطاق از خداوند حکیم و عادل محال است؛ زیرا پروردگار عالم بر ظرفیت و جودی انسان آگاه هست و از طرفی هدف پروردگار عالم از سنت ابتلا رشد و شکوفا نمودن استعداد ها و ظرفیت های بالقوه انسان است پس منطقی است که آن را در شرایطی قرار می دهد که موفقیت در آن امتحان برایش ممکن باشد و ممتنع و خارج از توان و اراده او نباشد و به عبارتی امکان رشد برای او موجود باشد که این امر از واژه اصر در آیه ۲۸۶ سوره بقره که به معنای تکلیف ممکن اما دشوار، محصل معنا می شود. همچنین با مطالعه مجموعه تفاسیر این آیه می توان گفت که خداوند برای انسان و به تبع آن جامعه تکالیف و وظایفی منطبق با توان او نهاده و بیش از آن نخواسته و در عین حال انسان از این اختیار و آزادی برخوردار است که توان و ظرفیت های خود را ارتقا داده و در مسیر پیشرفت حرکت کند. در حقیقت این اصل که تکالیف برعهده انسان به اندازه توان اوست به معنی نفی پویایی و تغییر و تکامل انسان که از ذاتیات او می باشد؛ نیست بلکه انسان با همین قوه اختیار و اراده که پروردگار در او قرار داده می تواند همیشه ظرفیت های بالقوه بیشتری از خود را در مواجهه با سنت ابتلا به

فعلیت برساند و موجب افزایش و رشد و شکوفایی ظرفیت و استعداد های بالقوه خویش شود. قابل ذکر است تفاوت ظرفیت انسان ها به معنای بی عدالتی نیست و نباید تفاوت میان موجودات را از جنس تبعیض دانست و باید میان تبعیض و تفاوت تفکیک قائل شد؛ چرا که هر تفاوتی نه تنها نشان از بی عدالتی نیست. بلکه می تواند عین عدالت باشد و نمی توان هر تساوی را به معنای عدالت تلقی نمود و با امثال از فرمایشی که از امیرالمومنین علی (ع) سابقا ذکر کردیم در تعریف و معنای عدل: «العدل یضع الامور مواضعها؛ عدل، هر چیزی را در جایگاه خود قرار می دهد و حق هر کسی را که در آفرینش معین شده، تأمین می کند. مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی افراد در نظر گرفته شود و به هر کس بر حسب کار و استعداد و لیاقت و شایستگی هایش صاحب حق و امتیاز شناخته شود. پس این تفاوت ها در برتری ظرفیت های بعضی نسبت به بعضی دیگر حاصل سعی و اراده و اختیار انسان در بالفعل کردن آن می باشد و به فراخور آن ظرفیت های بالقوه بیشتری را در وجود خویش بالفعل و نمایان می سازند.

منابع و مآخذ

قرآن کریم و بعد

الف) کتاب ها

- ۱- اصفهانی، راغب حسین بن محمد، (۱۳۷۰) المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، صفوان عدنان، ص ۸۷۰، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیة، چاپ اول.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۳۷۲) لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
- ۳- ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد، (۱۳۸۰) تفسیر ابن عربی، تحقیق، رباب، سمیر مصطفی، ج ۱، ص ۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ۴- پسندیده، عباس؛ (۱۳۸۶) رضایت از زندگی، چاپ پنجم، سازمان چاپ و نشر دارالحديث.
- ۵- دشتی، محمد؛ (۱۳۸۶) فرهنگ جامع سخنان حضرت فاطمه زهرا (س)، چاپ ۱۲، انتشارات مشهور، قم.
- ۶- دشتی محمد، (۱۳۹۱) ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ص ۵۲۶.
- ۷- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۴۳؛ موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۸۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم.

۸- طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲) پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۸۰، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم.

۹- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲) مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۲، ص ۶۹۱، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.

۱۰- طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۴۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.

۱۱- طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۷۵) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۴۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.

۱۲- طالقانی، سید محمود، (۱۳۶۲) پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۲۷۸، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم.

۱۳- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۵۹) تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۹.

۱۴- قریشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱) قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۱۷، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ ششم.

۱۵- مطهری، مرتضی؛ (۱۳۷۷) آشنایی با قرآن، چاپ اول، انتشارات صدرا،

۱۶- مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۲) تفسیر نمونه، چاپ دهم، دارالکتب الاسلامیه،

۱۷- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱) عدل الهی، قم، انتشارات اسلامی، صص ۱۱۹ - ۳۵

۱۸- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۵) آموزش عقاید، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ج ۲ - ۱، صص ۱۹۹ - ۱۹۰.

۱۹- موسوی نسب، سید جعفر؛ (۱۳۸۵) ابتلاء و آزمایش انسان در قرآن، چاپ اول، ارزشمند.

ب) سایت

۱. (<https://iqna.ir>) سایت بین المللی قرآن، سخنرانی آیت الله سید علی خامنه ای (مدظله العالی)، ۱۳۹۸/۷/۱۵.

۲. (<https://vareth.ir>) سایت وارث، سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان، ۱۳۹۳/۸/۷.